

تحول اجتماعی و نقش تأمین اجتماعی

نویسنده: **میلی. ج. تان** Mely G. Tan

(عضو هیات علمی مرکز تحقیقات دانشگاه آتماجایای اندونزی)

واحد ترجمه موسسه کار و تأمین اجتماعی

چکیده

نویسنده توجه خود را به موقعیت زنان و مردان پیر و جوان در شهرها و روستاهای کشورهای رو به رشد معطوف داشته و بیان می‌دارد: که زندگی آنها مجاهدتی است در برابر بی‌ثباتی موجود و امیدی به آینده ندارند، افراد ناتوان، پیر و بی‌بضاعت در ناامنی و بی‌ثباتی مطلق به سر می‌برند. پس بدین مناسبت بحث تأمین اجتماعی مطرح می‌شود. تمام افراد حق دارند که در برابر مصیبتها و اتفاقات ناگوار حمایت شوند به خصوص زنان که معمولاً از امتیاز کمتری برخوردارند.

در ادامه با توجه به آمار جمعیت و مشکلات سالخوردهگان اقدامات و پیشرفتهای حاصله در دو کشور اندونزی و مالزی مورد بررسی قرار گرفته است.

پیشرفتهای فوق‌العاده و چشم‌گیری در شرایط اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده است (این اجلاس در ماه مارس ۱۹۹۵ در شهر کپنهاگ تشکیل گردید)؛ به این معنی که طی ۵۰ سال گذشته سرمایه‌های جهانی هفت برابر گشته و رشد تجارت بین‌المللی نیز بسیار قابل توجه بوده است. از طرف دیگر در اکثر کشورها بالاخص کشورهای رو به رشد نیز سطح توقعات زندگی از جمله تنظیم خانواده، سوادآموزی و تعلیم و تربیت اولیه افزایش یافته است.

به هر حال بررسیهای انجام شده نشان می‌دهد که بیش از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان در فقر به سر می‌برند و هر روز گرسنگی می‌کشند. بیش از ۱۲۰ میلیون نفر در سراسر دنیا رسماً بیکار هستند و رقمی بیش از این به کارهای پست مشغول هستند. قشر عظیمی از جوانان از جمله آنهایی که دارای تحصیلات عالی هستند، امید چندانی به پیدا کردن شغلی کارآمد و سودمند ندارند. شمار زنانی که در فقر مطلق به سر می‌برند، بیشتر از مردان است. این عدم توازن، روزه‌روز افزایش می‌یابد و نتایج آن بیشتر گریبانگیر زنان و کودکان خواهد بود. تقریباً از هر ده نفر، یک نفر در دنیا دچار ناتوانیهای جسمی و روحی است.

عدم ثبات و اطمینان به حیات و زندگی بشری و فعالیت‌های او در جهت امرارمعاش موضوعی است که در دنیای کنونی به عنوان حقیقت و امری مسلم مطرح است، در حال حاضر عده‌ی کثیری از جهانیان برای امروز زنده‌اند و روزه‌روز، برای زندگی خود طرح و برنامه‌ریزی می‌کنند؛ چرا که ایشان نمی‌دانند آیا به واقع برای فردا غذایی برای خوردن، سرپناهی برای زیستن یا مکان و منبع درآمدی جهت امرارمعاش خواهند یافت. اگر جواب تمام پرسشهای بالا مثبت است آیا تضمینی نیز برای پیری، بازنشستگی و حتی مرگ ایشان وجود دارد. بطور خلاصه هر لحظه‌ی زندگی ایشان مجاهدتی است برای غلبه بر بی‌ثباتی موجود و کوششی است برای بقای هر چه بیشتر؛ این مسأله به ویژه در جوامع و کشورهای روبه رشد قابل توجه است. هدف این مقاله توجه به موقعیت زن و مرد، پیر و جوان در شهرها و روستاهای کشورهای در حال رشد می‌باشد.

همان طور که از شواهد حاصل از بررسیهای کنفرانس جهانی سران ملل متحد مبتنی بر توسعه و پیشرفت اجتماعی برمی‌آید، همواره در سرتاسر جهان اصلاحات و

بعلاوه در تمام کشورها افراد، خصوصاً اشخاص سالمند، در برابر محرومیت اجتماعی، فقر، تضعیف حقوق، پایگاه اجتماعی، کاهش اهمیت و اعتبار کنونی، بسیار آسیب پذیرند و این مسأله حقیقتی است که اهمیت مشکل موجود بر سر راه افراد ناتوان و بی بضاعت و محروم را آشکار می سازد و وضع نابسامان ایشان را بیان می کند. عموماً این طبقه در ناامنی و بی ثباتی مطلق به سر می برند و ناچارند با روش و شیوه ای غیر معمول و نامطمئن با این شرایط مقابله کنند.

بنابراین تصور می کنم مشکلی را که باید پیرامون آن بحث کرد تحول اجتماعی و تأمین اجتماعی نیست، بلکه عمدتاً باید تحول اجتماعی و معضل رویارویی با عدم تأمین اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. وجود چنین معضلی در جامعه، انسان را بر آن می دارد که به طرح و بررسی این مسأله بپردازد. در این خصوص دیدگاهی را که «ف. وان بندا - بکمان»^۱ در تعریف تأمین اجتماعی ارائه کرد مد نظر قرار می گیرد. وی اذعان کرده است که واژه تأمین اجتماعی برای اشاره و شاید هم، شرح حوزه و حدود مشکلات اجتماعی به کار می رود. در سرتاسر جهان در کشورهای رو به رشد شرایط اجتماعی طوری است که جمع کثیری از افراد از نا امنی موجود، در عذاب می باشند... اگر از بُعدی وسیعتر به این مسأله بنگریم، واژه تأمین اجتماعی به تلاشهایی اطلاق می شود که تک تک افراد، خانواده ها، روستاها و مراکز دولتی جهت غلبه بر ناامنی های موجود به کار می بندند. بنابراین واژه مزبور به وقایع و پدیده های اجتماعی در سطوح مختلف اشاره دارد. تمام افراد به طور قانونی حق دارند که در برابر مصیبتها و اتفاقات ناگوار حمایت شوند و این اصل و فلسفه ای است که در دیدگاه بالا مستتر است و مشمول آن می گردد؛ حال چه این مصیبتها مشیت الهی باشد، همچون فوران آتشفشان، ریزش بهمن، سیل، خشکسالی و زمین لرزه و یا اینکه ناشی از خطای بشر باشد و از بی احتیاطی او سرچشمه گیرد همچون آتش سوزی، فروریختن و تخریب ساختمانها و یا ساختارهای دیگری

که همگی ناشی از سازماندهی غلط است. گاهی نیز دسته دیگری از گرفتاریها که در جوامع جنبه همگانی داشته و بسیار متداول و مرسوم است، دامن گیر می شود. مانند بیکاری، مریضی، ناتوانی و ایام پیری.

دسته دیگری از خطرات وجود دارد که به دست خود انسان ایجاد می گردد. و امنیت بشر را به مخاطره می اندازد و امری تهدیدآمیز تلقی می شود. سازمان ملل متحد طی طرح و برنامه توسعه خود، در گزارشی که در سال ۱۹۹۲ مبنی بر پیشرفت بشر ارائه داد، با دقتی خاص به توصیف و شرح واژه «امنیت بشری» پرداخت. در این گزارش صور و جوانب مختلف مصیبت و گرفتاریهای وارده که در بالا به آنها اشاره شد، مطرح گردید؛ از جمله گرسنگی و بیماری که شدیداً زندگی بشر را تهدید می کنند. اما از سوی دیگر، به وجه غیر عمومی این امور توجه می شود. در این گزارش آمده: «شاید هیچکدام از جوانب امنیت بشری به اندازه مصونیت افراد در برابر اختلال جسمانی حیاتی و لازم تلقی نشده». به علاوه در این گزارش برای تأمین امنیت شخصی زنان اهمیت خاصی قائل شده است: بدترین حالت اعمال فشار و تهدیدهای شخصی متوجه زنان است زیرا که در هیچ جامعه ای زنان حق و حقوقی برابر مردان ندارند و آن طور که مردان در برابر مشکلات مصون هستند، زنان از این امتیاز برخوردار نیستند و بین آنها به عدالت رفتار نمی شود.

سایه های منفور این عدم مصونیت شخصی زنان را از کنار گهواره تاگور همراهی می کند. در خانواده ها، زنان آخرین افرادی هستند که سر میز غذا می نشینند تا طعامی تناول کنند. در مدرسه از نظر دریافت تسهیلات آموزشی و تحصیلی در درجه دوم اهمیت قرار دارند و در محیط کار و صنعت اگر مسأله استخدام مطرح باشد، آنها در پله دوم می ایستند و اگر مسأله ای اخراج از کار در میان باشد صف اول را تشکیل می دهند. خلاصه اینکه از زمان کودکی تا بلوغ و بزرگسالی با زنان به خاطر جنسیتشان بدرفتاری شده، حقوق آنان زیر پا گذاشته می شود. اگر چه در مناطق آسیا - اقیانوس آرام (اقیانوسیه) وضع موجود با این

وخامت به چشم نمی‌خورد، ولی با این حال این اعتقاد وجود دارد که معضل امنیت شخصی، خصوصاً در مورد زنان آن هم در محیط خانواده، نباید نادیده انگاشته شود. به هر حال بحث و بررسی و تأکید، بیشتر بر آن دسته از گرفتاریها و مصیبت‌هایی معطوف می‌شود که هر کس بی‌تردید در طول زندگی خود با آن مواجه خواهد بود؛ نمونه‌هایی چون بیماریها و بیکاریهای ناگهانی یا مزمن و طولانی مدت، ناتوانیهای جسمی و روحی، تصادفات و یا اتفاقات شغلی و حوادثی که در طول سفر و یا حتی در خانه برای اشخاص رخ می‌دهد و یا مسائلی که خصوصاً در دوران بارداری زنان اتفاق می‌افتد و عواقب آن گریبانگیر آنان می‌گردد و یا نتایج حاصل از بازنشستگی، پیری و ناتوانی.

بعلاوه نباید تصور کرد که راه‌های انتخابی افراد در مواجهه با ناامنی و غلبه بر بی‌ثباتیهای موجود، وجه تمایزی است بین روشهای قدیمی و روشهای نوین، بلکه بیشتر از آن می‌باید به عنوان حلقه‌ای از زنجیر ارتباط مکانیزم‌های مختلف حمایتی شناخته شود که از طریق برنامه‌های تأمین اجتماعی مقرر می‌گردد، به این معنی که حمایت جامعه از خانه و خانواده روستا و روستاییان، حمایتی قانونی و اساسی قلمداد می‌شود. عملکردهای دولت و کارفرمایان است که شانس دستیابی به حمایت‌های مزبور را فراهم می‌سازد. دیدگاه مذکور از آن نظر اهمیت دارد که تأکید می‌کند در کشورهای رو به رشد، سیستم حمایت‌رسانی به افراد عمدتاً از طریق مراکز غیردولتی انجام می‌پذیرد. این مراکز مجهز به برنامه‌های تأمین اجتماعی هستند که صرفاً به اقلیتی که در مراکز مختلف رسماً مشغول به کار هستند، منحصر می‌گردد. در صورتی که در کشورهای پیشرفته و توسعه یافته تمام برنامه‌های تأمین اجتماعی دارای طرحی یکسان و مؤثر و در عین حال همه‌جانبه‌اند؛ حال چه از طرف مراکز دولتی مقرر گردد چه از طرف مراکز خصوصی.

تأکید بر همومی‌ترین و متداولترین نوع مصیبت‌ها و گرفتاریها که می‌تواند برای هر کس اتفاق افتد از درک

حقیقتی ناشی می‌شود که بیان می‌کند امروزه هنوز هم افرادی هستند که با شرایط اسفبار زندگی‌شان، به سختی می‌توان نام انسان روی آنها نهاد. از زمانی که دیدگاه «نیازمندیهای اساسی و اولیه» مطرح و اتخاذ گردید، این ادراک شکل اصولی‌تر و قاعده‌دارتری به خود گرفت. باید یادآور شد که این دیدگاه اول بار در شهر باریلوچی (Barilache) آرژانتین مطرح گشت و پاسخی بود بر اساس گزارش ۱۹۷۲ انجمن شهر رم دربارهٔ موانع و محدودیتهای موجود بر سر راه رشد و ترقی. متعاقب آن در سال ۱۹۷۶ سازمان بین‌المللی کار، طی مجمعی در ژنو با حضور نمایندگان و اعضای کشورهای مربوط، بر این دیدگاه صحه گذاشت و طی آن نشست، موضوعی را تحت عنوان: «اشتغال، ترقی و پیشرفت و نیازهای اولیه، تنها مشکل مطرح در جهان» خاطر نشان کرد. از آن لحظه به بعد این دیدگاه که نیاز به غذا، پوشاک، سرپناه و همچنین نیاز به کار و کسب و درآمد را شامل می‌شود، بطور جدی در میان کشورها، ملتها و سازمانهایی که به نحوی با روند رشد و پیشرفت در ارتباطند، عنوان گشته است. این تصور کلی با تأکید بر مسأله‌ی تولید غذاهای اصلی و مواد خوراکی ضروری، تلاشهای عظیمی را در جهت دستیابی به غذای کافی به وجود آورده است. طبق تحقیقاتی که توسط سازمان (مرکز تحقیقات بین‌المللی فرآورده‌های برنجی^۲ در فیلیپین به عمل آمده است، در اکثر کشورهای آسیایی این مسأله به معنای تولید برنج در انواع پرسود و پربازده آن می‌باشد. این مسأله در مورد پوشاک و مسکن و سرپناه نیز صادق است. بدین ترتیب دیگر هیچگاه مشکل خاصی به وجود نمی‌آید. اما در ارتباط با مسأله سرپناه، در اکثر کشورها، دولت همچنان نقش مهمی را در فراهم آوردن مسکن عمومی بازی می‌کند، اگرچه در مقایسه با شمار تقاضاهای مربوط به تهیه مسکن تلاشهای لازم در این رابطه کفایت نمی‌کند.

بنابراین ممکن است چنین نتیجه بگیریم که به جز معدودی از کشورها چون بنگلادش، بخشی از هند و برخی از کشورهای کوچکتر چون کامبوج که هنوز از

مشکلات سیاسی داخل کشور رنج می‌برند، در اکثر کشورهای رو به رشد آسیایی این احتیاجات اولیه، کم و بیش مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرند.

به هر حال همواره سطح این احتیاجات و نیازها افزایش می‌یابد و امروزه خواسته و تقاضای بشر به سوی تعلیم و تربیت عالی، شغل کارآمد و مفید و درآمد کافی، خدمات بهداشتی مناسب و ارتقای سطح کیفی زندگی، سوق می‌یابد و این مسأله در اکثر کشورها با ماهیت اصلی قانون اساسی و اصول و قوانین و سیستم حاکم بر کشور هم‌تراز می‌باشد. به عنوان مثال در قانون اساسی حاکم در اندونزی به صراحت از حق تحصیل و حق اشتغال به کار سخن به میان آمده است؛ همچنین از اصل برقراری قانون مساوات و برابری در مورد تمام شهروندان حمایت شده و این بدان معناست که خط مشی این قانون به سوی اصل برابری زن و مرد و تساوی حقوق ایشان میل می‌کند. علاوه بر این از سال ۱۹۸۴ کشور اندونزی قانونی را مبنی بر حذف و رفع هرگونه تبعیض رفتاری در مورد زنان تصویب و ضمیمه قوانین مندرج کشوری کرده است. در قانون اساسی این کشور ماده‌ای درج گردیده که صراحتاً اعلام می‌کند زنان بیوه و کودکان، مستحق حمایت قانونی از طرف دولت هستند و به این ترتیب تشکیل یک ساختار قانونی، کاملاً بجا و مناسب است و انجام چنین امری هنوز هم پسندیده و مطلوب به نظر می‌آید.

حداقل از مطالب بالا چنین برمی‌آید که انجام خدمات و برنامه‌هایی که متضمن شکوفایی استعدادهای نهفته فرد و پیشبرد و بهبود وضع تحصیلی و سلامتی وی و اعطای شانس اشتغال به وی هستند، سودمند بوده و می‌توان به راحتی به آنها دست یافت. به هر حال مسأله اصلی آن است که آیا امکان دسترسی به این امتیازات برای تمام اقشار جامعه بطور یکسان فراهم خواهد شد؟ پاسخ این سؤال بی‌تردید منفی خواهد بود.

مطالعات و مشاهدات ساده نشان داده است که در اکثر کشورها، نابرابری، پیامد اجتناب‌ناپذیر جریان توسعه و پیشرفت تدریجی است و عمدتاً ناشی از خصوصیات و

ویژگیهای شخصی افراد در اقشار مختلف جامعه است. از آنجایی که هدف اکثر برنامه‌های رشد و توسعه، صنعتی شدن و نوسازی (مدرنیزه شدن) جوامع می‌باشد، قطعاً این عدم برابری در مراحل مزبور وضع وخیمتری را به خود می‌گیرد. روشن است که هجوم عظیم و یکپارچه مردم روستا به سوی شهرها و تمایل ایشان به شهرنشینی منجر به پیدایش شهرهایی می‌شود که مملو از مناطق چادرنشین، حلبی آبادها و خیابانهای پرجمعیت و کثیف است. هلت این مهاجرت چیزی جز تغییر مسیر اساسی در حرکتها و فعالیتها نیست؛ روستاییان از کار کشاورزی و زراعت دست کشیده و به صنعت روی آورده‌اند و با مهاجرت آنان، شهرها به اماکنی غیرمسکونی تبدیل می‌گردد و این مسأله مشکلی لاینحل را در سر راه سازمان‌دهی و مدیریت شهرها به وجود می‌آورد. رابطه بین کارگر و کارفرما همچون رابطه شخصی بین وکیل و موکل می‌ماند که در بسیاری از موارد، این رابطه همچون یک شبکه امنیت اجتماعی عمل می‌نماید، اما به دلیل روند صنعتی شدن جوامع و شهرها این رابطه به رابطه‌ای غیرشخصی و قراردادی مبدل گشته است. این تغییرات اساسی به طرز فوق‌العاده و با سرعتی زیاد در حال انجام است. که اساس جامعه را متأثر می‌کند و موجب ناپایدار شدن جامعه می‌گردد.

اگرچه اجرای برنامه‌های رشد و توسعه در کشورهای رو به رشد با موفقیت به انجام رسیده است (افزایش تعداد مدارس مخصوصاً در سطوح دبیرستان، بهینه‌سازی و بهبود وضع سلامت و بهداشت فرد و جامعه، کنترل و کاهش رشد بی‌رویه جمعیت، رشد شاغلین به کار و گسترش سطح اقتصادی کشور) اما از طرفی می‌بینیم که در کشورهای مزبور مشکلات نسل جوان به تدریج پا به عرصه وجود می‌گذارد؛ چراکه افراد در موقعیتهای مناسب خود قرار نگرفته‌اند. بنابراین عدم استقرار افراد در موضع مناسب خود، باعث بروز مشکلات بر سر راه فرد و جامعه می‌گردد. چنانکه سبک زندگی، شرایط و موقعیتهای زندگی و طرق مختلف امرارمعاش افراد همیشه فاصله‌ای را میان

مردم شهرنشین و روستانشین ایجاد می‌کند، همیشه میان افراد باسواد و بی‌سواد و یا آنهایی که در بخشها و دایره اقتصادی مدرن (رسمی) و یا قدیمی (غیررسمی) مشغول به کار می‌باشند، تفاوت‌هایی وجود دارد. بطور خلاصه همیشه در جوامع میان طبقه اعیان و طبقه فقرا، یا بهتر بگوییم بین داراها و ندارها، فاصله‌ای عمیق وجود دارد. به علاوه امروزه، جهانی شدن و تغییر در اقتصاد بازار که در اکثر کشورها به خصوص در قاره آسیا و منطقه اقیانوس آرام، اتفاق افتاده، مجموعه‌ی کاملاً جدیدی از موقعیتها و مشکلات مرتبط با این وضعیت را به وجود آورده است.

ظهور پدیده نابرابری در هر کجا که باشد، نشان از عدم تحصیل و برخورداری افراد بطور مساوی از منابع لازم، جهت شکوفایی و پیشبرد استعدادهای بالقوه بشری است. در این مواقع افرادی که از سطح طبقاتی و اجتماعی بالاتری برخوردارند، همیشه پیشتاز بوده و نسبت به قشری که سطح طبقاتی پایین‌تری دارند، از مزیت و برتری بیشتری برخوردار هستند. طی روند رشد و توسعه، قشر طبقه‌اول جامعه، در برخورداری از فرصتهای تنظیم یافته در سیاستهای دولت شانس بیشتری دارند و از بقیه سبقت گرفته، آنها را پشت سر می‌گذارند. (روند این رشد و توسعه به سمت شهرنشینی و ارتقای هر چه بیشتر سطح اجتماعی سوق می‌یابد). اگر چه هنوز هم می‌توان شرایطی شبیه به این مسأله را با وضعی وخیمتر در بخشی از کشورهای رو به رشد به دلیل وجود منابع اجتماعی، محدودتر و نفوذ و گسترش دائمی سلسله مراتب قدرتی دید.

این نوع عدم مساوات و برابری است که در کشورها می‌تواند عامل ایجاد نارضایتیها و محرومیتها شود و راه به سوی آشوب و اغتشاش اجتماعی بپیماید و در نهایت منجر به پیدایش هرج و مرج اجتماعی گردد. این مسأله خصوصاً در مناطق شهرنشین بیشتر به چشم می‌خورد، چرا که در شهرها برخلاف مناطق روستایی، که همواره امید به مساعدت خویشاوندان و بزرگان ده وجود دارد، افراد ناچارند به تنهایی از خود حمایت و حفاظت کنند و بار زندگی را به دوش کشند. این نوع اشتراک مساعی و

همبستگی دیرینه نوعی شبکه تأمین اجتماعی را تشکیل می‌دهد که امکان بقا و همچنین اصلاح و آبادانی و پیشرفت جامعه را فراهم می‌سازد. این همبستگی تنها چاره‌ی ممکن بر سر راه طبقه مستضعف جامعه می‌باشد؛ البته باید خاطر نشان کرد که این نوع رابطه، میان بعضی از اقشار شهرنشین نیز دیده می‌شود.

شاهدات بالا نشان می‌دهد که در هر جامعه بسته به موقعیت اقتصادی - اجتماعی افراد، راههای گوناگونی برای رویارویی با ناامنی و بی‌ثباتی وجود دارد. به علاوه در اکثر کشورهای آسیایی رو به رشد، جامعه، خصوصاً از جنبه قومی، مذهبی، ماهیت کثرت‌گرایی داشته و در این جوامع، اقلیتها، هویت قومی و نژادی خود را دارا می‌باشند. بطور حتم، این حالت بر راههای مقابله با مشکلات و معضلات مربوط به امور امنیتی و حمایتی در ابعاد و شرایط مختلف زندگی تأثیر می‌گذارد.

بجاست که در این مرحله به بحث پیرامون نقش تأمین اجتماعی و تغییرات اجتماعی اساسی و بنیادی پرداخته شود که هر روزه در جوامع و کشورهای رو به رشد اتفاق می‌افتد. ایجاد چنین تغییراتی در جوامع، راه را در انتخاب روش صحیح برای مقابله با ناامنیهای موجود بر مردم دشوارتر ساخته است.

با در نظر گرفتن اهداف و حیطةی عمل این مجمع راه‌حل مناسبی برای مقابله با مشکل مزبور ارائه می‌گردد. در بخش «شرایط اصلی» این چنین مطرح گردیده است که: با در نظر گرفتن تغییرات فوق‌العاده‌ای که در تمام ابعاد زندگی افراد اتفاق می‌افتد، در کشورهای رو به رشد، اکثر مردم چگونه با بی‌ثباتی موجود در جامعه رویارویی می‌کنند، نقش تأمین اجتماعی و امنیت جامعه که معمولاً مکمل برنامه‌ها و سیاستهای جمعی است، در مرتفع ساختن این بی‌ثباتی چگونه است؟ ابتدا مباحث و موضوعات مطرح شده در این رابطه مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس به بحث درباره‌ی ارزیابی سیاستهای اتخاذ شده و نحوه اجرای آنها در جوامع پرداخته می‌شود و در نهایت پیشنهاداتی پیرامون تحقیق در مورد چارچوب و

روند کلی برنامه‌های پیش بینی شده ارائه می‌گردد.

مباحث و موضوعات

تقریباً تمام کشورهای بزرگ که امروزه جزء کشورهای رو به رشد به شمار می‌روند و آنهایی که جزء مستعمره ملل غربی به حساب می‌آیند، بعد از جنگ جهانی دوم استقلال یافتند. این بدان معناست که در پنجاه سال اخیر، تاریخ و تمدن ایشان به عنوان کشورهایی با نظام پادشاهی کم و بیش مورد توجه قرار گرفته است. با این حال تمام کشورهای مزبور، خواهان همترازی با کشورهای توسعه یافته و جبران عقب ماندگیهای پیشین خود هستند و مایلند تا حد امکان، هر چه سریعتر، دولتی نوین و کشوری متجدد تبدیل شوند. اکثر آنها که در شمار گروههای کمونیست - سوسیالیست نبوده‌اند، مسیر نوسازی و مدرنیزه شدن را پیموده‌اند. حرکت و جنبش این کشورها، توسط کارشناسانی هدایت می‌شود که به تکنوکراتها (متخصصان و اهل فن) معروفند و بیشتر آنها در ایالات متحده و یا کشورهای اروپای غربی تعلیم دیده‌اند. این الگوی حرکتی، جالب توجه بوده و هست چرا که نشانی از مرحله پیشرفت بوده و به عنوان یک رشد و ترقی طولی، به سوی شرایط و موقعیتی حرکت می‌کند که ایشان در جستجوی آن هستند، یعنی تبدیل شدن به کشورهای مدرن و صنعتی، اگر چه همواره سد عظیمی از انتقادات بر سر راه پیشبرد این سیاست وجود داشته است؛ اما اکثر کشورها اساساً به حرکت خود در این مسیر ادامه داده‌اند.

همان طور که در کتاب «رشد اقتصادی و سیاست عمومی، معجزه کشورهای آسیای شرقی» آمده، امروزه در مناطق آسیای شرقی، اکثر کشورهای نامبرده به هدف مورد نظر دست یافته‌اند و یا در شرف رسیدن به آن هستند. این کتاب در سال ۱۹۹۳ منتشر شد و به عنوان یک بانک اطلاعات جهانی به شمار می‌رود. در این کتاب، از کشورهای مذکور، به عنوان اقتصادها و یا کشورهایی یاد شده که اخیراً راه به سوی صنعتی شدن می‌پیمایند. هدایت خط مشی این اقتصادهای آسیایی، برعهده ژاپن با آن

عملکردهای اهلائی خود بود که از طرف چهار جبهه قوی دیگر یعنی هنگ‌کنگ (این کشور از اول جولای ۱۹۹۷ تسلیم جمهوری خلق چین شد)، جمهوری کره (که امروزه عضوی از سازمان توسعه و همکاری اقتصادی مجمع معتبر کشورهای توسعه یافته به شمار می‌رود)، سنگاپور و تایوان حمایت شده و در نهایت منجر به پیدایش اقتصادهایی چون مالزی، تایلند و اندونزی گشته که به تازگی پای در راه صنعتی شدن گذارده‌اند. این کشورها دارای چندین ویژگی مشترک هستند که از اهم آنها می‌توان به رشد سریع و مؤثر و توان صادراتی این کشورها اشاره کرد و از این لحاظ در منطقه آسیا - اقیانوسیه، سریعترین رشد را از خود نشان می‌دهند و در صدر جدول قرار می‌گیرند. اما چه عاملی می‌تواند دال بر موفقیت آنها باشد؟ کتاب نامبرده در این زمینه اشاره دارد بر اینکه: «در مقیاس وسیع، کشورهایی که از آنها به عنوان اقتصادهای آسیایی با عملکردی عالی نام بردیم از طریق حصول و دستیابی به حقوق اساسی، به رشد فوق‌العاده‌ای دست یافتند. سرمایه‌گذارهای خصوصی در داخل کشور و رشد سریع سرمایه بشری، از جمله عوامل اصلی این رشد به حساب می‌آید.» و در جای دیگر از این کتاب می‌خوانیم: «اصولاً وجود سیاست سالم رشد و توسعه کشورهای مزبور، عامل و جزء اصلی و لاینفک برای دستیابی به این رشد سریع به حساب می‌آید.» خواهیم دید که اساس و زمینه اصلی این موفقیت را سازگاری با سیستم اقتصاد بازار تشکیل می‌دهد.

با این حال اگر به موقعیت اندونزی نگریسته شود، با جمعیت ۲۰۰ میلیونی خود رتبه چهارم را در دنیا، رتبه سوم را در آسیا و رتبه اول را در آسیای جنوب شرقی، به عنوان بزرگترین و پرجمعیت‌ترین کشور داراست. بنابراین عقیده بر این است که بین ارزیابی معیارها و شرایط در سطح و مقیاس بزرگ و شرایط موجود در سطحی کوچک، باید تمایز قائل شد و با توجه به شرایطی که اندونزی در این زمینه داراست، ایجاب می‌کند که در این جمع مورد بحث و گفتگو قرار گیرد. در این باره،

مجامع بین‌المللی، از کشور اندونزی یا بهتر بگوییم از رئیس‌جمهور این کشور، آقای سوهارتو^(۳)، تجلیل بسیار به عمل آوردند. سازمان فائو^(۴) (سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد) از این کشور به خاطر خودکفایی در تهیه برنج مصرفی در حد کفایت و سازمان (U.N.F.P.A) به خاطر موفقیت این کشور در ایجاد برنامه ملی تنظیم خانواده و امسال نیز سازمان طرح توسعه‌ی سازمان ملل به خاطر تلاشهای اندونزی در مرتفع ساختن فقر، از این کشور، تقدیر به عمل آورده‌اند. به هر حال منتقدان، اقتصاددانان فرنگ رفته، دیگر دانشمندان و متخصصان اجتماعی، روشنفکران سازمانهای غیردولتی، از جمله رسانه‌های گروهی، افراد و بخشی از جامعه مدنی، در حال ظهور، توجه خود را به سوی شکاف و اختلاف زیاد اجتماعی معطوف ساخته‌اند. این اختلاف طبقاتی موجود در جامعه نمودی است از تناقض آشکار بین ثروت و سبک زندگی برجسته طبقه قلیل اما بسیار ثروتمند جامعه که عموماً در شهرهای بزرگ اسکان دارند و افراد بسیار فقیر (که هنوز هم تعدادشان کم نیست. در سال ۱۹۹۳ این افراد ۲۶ میلیون نفر یا ۱۴ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دادند) و کسانی که در حد رفع حاجت درآمد دارند. دسته آخر عموماً در مناطق روستایی و یا در مناطق فقیرنشین و پست شهرهای بزرگ متمرکز می‌باشند.

این حالت شدید تناقض و اختلاف طبقاتی حاکم در جامعه از تغییر و تحولی ناشی می‌شود که در اقتصاد بازار، به همراه یک سری معیارهای اساسی به وقوع پیوسته است. (نقطه شروع این تغییر به سالهای آغازین دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد.) این معیارها از نظارت دولت خارج بوده و هدفش همکاری و مشارکت هر چه گسترده‌تر بخش خصوصی می‌باشد. ویژگی برجسته اقتصاد این بازار عبارت است از دارا بودن توان بالا در بازار رقابت و کارایی لازم در ارائه خدمات اجرایی، لزوم وجود چنین مشخصه‌ای، آن دسته از شرکتها و افرادی را که فاقد این توان باشند مجبور می‌سازد تا از صحنه فعالیت و کار کناره‌گیری کنند و به کارهای حاشیه‌ای و متفرقه پردازند.

در حقیقت از اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که رئیس‌جمهور «سوهارتو» به نوبه خود به تأثیر ناپایدار اما مؤثر این شکاف و اختلاف اجتماعی پی برد. وی عقیده دارد که تجار باید با آگاهی در مشاغل تجاری کوچک و متوسط، شرکت جسته و سطح این گونه فعالیتها را بالا برند؛ مثل حضور در فعالیتهای شرکت تعاونیها از طریق پروژه‌های شراکتی. این مقام مسؤول همچنین در سرتاسر کشور برنامه‌های عظیمی را جهت مرتفع ساختن فقر در جامعه رسماً اعلام کرد. یکی از این برنامه‌ها توسط هیأت طرح و توسعه ملی «باپناس»^(۵) اجرا شد، (اجرای این برنامه با نام «دستور ریاست جمهوری مبنی بر مساعدت روستاهای عقب مانده» در سال مالی ۱۹۹۴ آغاز شد) و دیگری توسط مرکز کنترل جمعیت کشور، زیر نظر معاون وزیر، به عنوان رئیس هیأت ملی کنترل جمعیت، هماهنگ گردید. (این برنامه با نام جنبش رشد خانواده، موفق در ۲۹ ژوئن ۱۹۹۴ پایه‌ریزی شد.)

این سیاستهای اتخاذ شده حاکی از وجود برنامه‌های رفاهی - اجتماعی در کشور است که توسط مقامات کشوری به اجرا درآمده و هدف آن دستیابی و مساعدت به خانواده‌های محروم و بی‌بضاعت می‌باشد. به علاوه برنامه‌های کمک اجتماعی دیگری نیز وجود دارد که وظیفه آن رسیدگی به اشخاص پیر و محتاج، ناتوان و از کار افتاده، یتیمان، زنان بیوه، محتاج، خانواده‌های محروم و بی‌سرپرست و بی‌بضاعت است و نیز مسؤلیت کمک رسانی در هنگام مصیبتها و اتفاقات ناگوار را بر دوش می‌کشد. اجرای این نوع تدابیر و برنامه‌ها در کشور اندونزی در حیطه اختیارات اداره‌ی رفاه اجتماعی قرار می‌گیرد. در اکثر کشورهای رو به رشد، لازم است تا این برنامه‌های تأمین اجتماعی متمایز گردند. وقتی از تأمین اجتماعی سخن به میان می‌آید، در واقع منظور، حمایت و یاری عمومی است که تنها افرادی را تحت پوشش می‌گیرد که در شرایط استخدام رسمی به سر می‌برند. مسأله این است که پس تکلیف افرادی که در این دسته‌بندی قرار نمی‌گیرند، چه خواهد بود؟

از این رو، تصور می‌شود دو دسته موضوع مهم و اساسی وجود دارد که مجزا از هم مورد بررسی قرار می‌گیرند: ۱. جمعیت مورد بحث (جمعیت هدف) ۲. انواع مختلف حمایت و کمک‌رسانی، توسط مراکز دولتی و غیردولتی. موضوع اول در همین جا مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، ولی دومین دسته در بحث بعدی، با نام «تدابیر سیاسی اتخاذ شده» مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

وقتی به جمعیت هدف نگاه کنیم، درمی‌یابیم که بزرگترین طبقه را افراد شاغل تشکیل می‌دهند و این دسته خود شامل شاغلین بخش و مراکز رسمی (دولتی) و شاغلین مراکز غیررسمی (غیردولتی) است. مقصود از مراکز رسمی کاملاً واضح است، اما در مورد مشاغل غیررسمی، وضع کاملاً برعکس می‌باشد. ورود به حیطه تعاریف مختلفی که همواره بر سر راه آنها بحث و جدل است، مدنظر نیست. بلکه صرفاً باید به این مسأله توجه کرد که اکثر مردم در دنیای رو به رشد در دواير و بخشهای غیررسمی مشغول به کارند و از این راه امرامعاش می‌کنند. در کشور اندونزی نیز، چنین رویه‌ای حاکم است و آمار حاصل از سرشماری ۱۹۹۰ نشان می‌دهد که اکثریت افراد شاغل، در مراکز غیررسمی مشغول به کارند. ۶۰ درصد از مردان شاغل و یا (جمعیتی معادل ۲۹۰، ۷۶۷، ۲۷ نفر) و ۶۸ درصد از زنان (یعنی ۶۰۷، ۵۹۴، ۱۷ نفر) در این مراکز مشغول فعالیت هستند. بین سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۹۰، تعداد مردان و زنانی که به این مراکز روی آورده‌اند و باعث رشد جمعیتی این مراکز گشته‌اند به ترتیب ۲۱ درصد و ۴۲ درصد بوده است. در این بخشهای غیررسمی (غیردولتی) هرکس برای خود کار می‌کند و حقوق می‌گیرد و وابسته به بخش و یا موسسه‌ای دیگر نمی‌باشد. در بخش صنعت، هم زنان و هم مردان هنوز در کشاورزی (۶۸ درصد مردان و ۶۰ درصد زنان) و به دنبال آن در بخش تجارت (۱۶ درصد مردان و ۲۷ درصد زنان) فعالیت دارند. طبق این ارقام، سه مسأله مهم باید مدنظر قرار گیرد: ۱. اگر بخواهیم بطور متوسط رقم ثابتی را برای این آمار در

نظر بگیریم، دقیقاً ۴۵ میلیون نفر در مراکز غیردولتی (غیر رسمی) فعال هستند این عدد رقمی را بسیار بیشتر از کل جمعیت همسایه نزدیک این کشور یعنی مالزی نشان می‌دهد (جمعیت مالزی در سال ۱۹۹۴، ۱۹/۷ میلیون نفر برآورد شده است). ۲. افراد عمدتاً در کشاورزی و تجارت فعالیت دارند که هم در بخش مراکز قدیمی و هم در بخش مرکزی با حقوق و دستمزدهای پایین مشغول فعالیت هستند. زنان هم عموماً در تجارتهای جزئی و کم‌اهمیت شرکت دارند. ۳. همواره در بخشهای غیررسمی تعداد زنان بیشتر از مردان است و این مسأله لزوم انجام تحلیل و بررسی دقیق و حساسی را بر روی جمعیت زنان و مردان بطور مجزا، در بخش غیررسمی به اثبات می‌رساند. با توجه به ارقام قابل توجه مطرح در مراکز و بخشهای غیررسمی، پرسش مورد نظر این است که چه اقدامی می‌توان، و یا باید، در افزایش حدود امنیتی افراد در فعالیتهای اقتصادیشان انجام داد؟ و چه کسی مسؤول اجرای این امر است؟

دومین دسته بزرگ در این رابطه، مربوط به جمعیت اشخاص سالمند می‌باشد. در این خصوص، موقعیت اندونزی مجدداً مورد بررسی قرار گیرد، بطور مثال در مقایسه با ژاپن، ارقام مربوط به جمعیت پیر کشور، هنوز نگران‌کننده نمی‌باشد. ارقام مربوط به سال ۱۹۹۵ حاکی از آن است که افراد ۶۵ سال به بالا بطور متوسط تنها ۴ درصد و یا به عبارتی دیگر حدود ۷/۵ میلیون نفر از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند (از این مقدار، دقیقاً ۴/۶ درصد به زنان و ۴ درصد به مردان تعلق دارد). اگر مبنا را در این باره سن ۶۰ سال به بالا بگذاریم، آمار حاصل به طرز قابل توجهی افزایش می‌یابد و به حدود ۱۲/۸ میلیون نفر می‌رسد و تا سال ۲۰۰۰ شمار اشخاص ۶۵ سال به بالا به ۹/۲ میلیون نفر خواهد رسید از این مقدار ۴/۹ درصد از زنان و ۴/۲ درصد را مردان به خود اختصاص می‌دهند و اگر مبنا را ۶۰ سال به بالا در نظر بگیریم، این رقم به ۱۵/۳ میلیون نفر خواهد رسید و تا سال ۲۰۲۵ نسبت تعداد افراد ۶۵ سال به بالا تا سقف

۹/۱ درصد برای زنان و ۷/۹ درصد برای مردان فزونی خواهد یافت. تصور می شود بین سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ سرعت رشد تعداد افراد ۶۵ سال به بالا ۴ برابر رشد کل جمعیت کشور گردد. این آمار و ارقام که به واقع شرایط و احوال جهانی تمام کشورها را بطور اعم منعکس می سازد، حاکی از آن است که شمار زنان سالمند از مردان سالمند بیشتر است. به علاوه یکی از مطالعات انجام شده در این زمینه نشان می دهد که بطور قطع شرایط و موقعیت زنان پیر، خصوصاً از نظر جسمی، مالی و اجتماعی می تواند بدتر از شرایط مردان مسن جلوه گر شود. (این مطالعه و تحقیق بطور اخص به بررسی گروه زنان و مردان به صورت مجزا از هم، تأکید دارد و شامل ۵ عضو تراز اول کشورهای «آسه آن»^(۶) است که تحت عنوان «سن و سال در کشورهای «آسه آن» و پیامدهای اقتصادی - اجتماعی آن» مطرح گردید.)

برای مثال با توجه به نحوه زندگی و نظم حاکم بر آن، مطالعات انجام شده در سال ۱۹۸۶، نشان می دهد که در اندونزی ۱۳/۵ درصد از زنان پیر و سالمند تنها زندگی می کنند و در مقایسه با این رقم تنها ۱/۹ درصد از مردان مسن، تنها به سر می برند. تنها ۱۰/۵ درصد از این زنان با همسرانشان زیر یک سقف زندگی می کنند در حالیکه این رقم برای مردان به دو برابر افزایش می یابد (۲۰ درصد). تنها ۱۶/۹ درصد از زنان با همسران خود و دیگر اعضای خانواده زندگی می کنند، اما در این زمینه برای مردان رقم چشمگیری بالغ بر ۶۰/۳ درصد برآورد شده است. به عبارتی، در مقیاسی دیگر، ۵۶/۸ درصد از زنان با دیگر اعضای خانواده در یک جا به سر می برند. اما تنها ۱۷/۲ درصد از مردان مبادرت به این کار می ورزند و در نهایت ۲/۲ درصد از زنان با افرادی غیر از خانواده خویش زندگی می کنند، ولی در مقایسه با این رقم تنها ۰/۷ درصد از مردان به این کار رغبت نشان می دهند. این آمار و ارقام حاکی از لزوم توجه و مراقبت ویژه از زنان سالمند و نشان از اهمیت این موضوع است.

موضوع مورد نظر در رابطه با طبقه پیر جامعه، عبارت

است از این که به دلیل ایجاد تغییرات اساسی در ساختار خانواده که خود ناشی از تحول و دگرگونی در ساختار اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی کشور است، شرایط خانواده آن طور ایجاب نمی کند که، چه فرد و چه جامعه، به مراقبت و توجه از اشخاص سالمند بپردازند؛ و مسأله اصلی این است که بنابراین، مسؤولیت توجه و حمایت از پیران به عهده ی چه کسی می باشد؟ آیا ملت، جامعه، کشور و یا به احتمال قوی اجتماعی از این سه عنصر در این کار دخیل می باشند؟

در اینجا به اختصار «جمعیت هدف» مورد بحث که مشمول برنامه های تأمین اجتماعی می باشد، مورد بررسی قرار می گیرد. در اندونزی این جمعیت به ۴ دسته مختلف تقسیم شده است:

۱. کارمندان شرکتها و مراکز خصوصی
۲. خدمتگزاران کشور و دولت
۳. پرسنل نیروهای مسلح و نظامی
۴. افراد جامعه بطور اعم. مسأله مطرح در این باره، جنبه اجرایی این برنامه هاست؛ به خصوص اجرای برنامه هایی که در مورد کارمندان شرکتها و مراکز خصوصی مطرح می گردد. این شرکتها معمولاً قوانین و مقررات خاص خود را دارند و تصور می شود این قوانین همگام با قوانین و مقررات دولت باشد اما نمایندگیهای مربوطه از جمله «انجمن نیروی انسانی» در حد کفایت بر کار و مقررات حاکم در این مراکز، نظارت ندارند؛ این نظارت خصوصاً در موارد زیر مدنظر است: در مورد قوانین بهداشتی و امنیتی افراد در محیط کار، احتیاجات مبرم زنان کارگر و کارمند، اجرای تدابیری جهت قضاوت و رویارویی با رفتارهای ظالمانه چون استخدام و اخراج ناعادلانه افراد، رعایت عدالت و پرداخت دستمزد کارگران و بطور خلاصه احترام به حقوق اجتماعی کارگران و شاغلین ارگانهای مختلف. و این که در صورت اجرای هر بی عدالتی، اعتصاب و اعتراض را حق مسلم آنان بدانند.

از سال ۱۹۹۲ دولت اندونزی انجام اصلاحاتی را در برنامه های تأمین اجتماعی آغاز کرده است، و حالا بعد از

گذشت ۵ سال (جولای ۱۹۹۷)، لایحه جدیدی برای
ضمیمه شدن به قانون کار پیشنهاد شده و مدتی است در
پارلمان کشوری مورد بحث قرار گرفته است. این مسأله
شدیداً اذهان عمومی را به خود مشغول کرده است و در
مطبوعات، مردم آشکارا به بی‌عدالتیهای حاکم در جامعه
معارض گشته‌اند؛ به عنوان مثال حق‌کشیهایی که در مورد
زنان شاغل انجام می‌پذیرد و عدم اجازه اعتراض به این
گروه، که رسانه‌های گروهی بخش عظیمی از برنامه‌های
خود را به این موضوعات اختصاص داده‌اند. این مسأله
انسان را بر آن می‌دارد که بحث دیگری درباره‌ی «تدابیر
سیاسی اتخاذ شده» مطرح سازد.

پی نوشتها:

1. Mely G.Tan
2. Atma joya Catholic
3. F.Von Benda - Beckmann
4. IRRI: International Rice Research
Institution
5. President Suharto
6. FAO

پژوهشگاه مردم‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی